

این مقاله بیانگر خط فکری و اندیشه ای گروه نیک اندیشان نمی باشند و فقط برای  
وداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

[www.NikAndishan.org](http://www.NikAndishan.org)

## مصاحبه با همکلاسی صمد بهرنگی و نقد کتاب ماهی سیاه کوچولو

صمد بهرنگی نویسنده ی کتاب « ماهی سیاه کوچولو » و دیگر کتب داستانی و قصه به زبانهای آذری و فارسی ، در تیرماه سال ۱۳۱۸ هجری شمسی در محله ی « چَرَنَداب » تبریز متولد شد . پدرش « عزت » شغل کارگری داشته و مادرش « سارا » خانه دار بوده است .

قبلاً یادآور می شود که در این مقاله ، نویسنده ی قصه را به نام « صمد » ذکر خواهیم کرد چرا که صمد را از دوران تحصیل مخصوصاً یازده سال خدمت معلمی عموماً شاگردانش و مردم روستاها از کوچک و بزرگ و زن و مرد همواره « صمد » صدا می کردند و خود به این صمیمیت مباحثات می کرد . حالا که کتاب « ماهی سیاه کوچولو » با ذکر تاریخچه ی زندگی وی عنوان مقاله تعیین شده است ، ما نیز وی را « صمد » خواهیم گفت .

« صمد » پس از فراغت از تحصیلات دوره ی ابتدایی و دبیرستان آن زمان وارد دانشسرای مقدماتی تبریز شد . دانشسرای مقدماتی ، مؤسسه ی فرهنگی آن زمان برای تربیت شغل معلمی تأسیس شده بود .

صمد پس از سپری کردن دو سال تحصیل در مهرماه سال ۱۳۳۶ در شهر « آذرشهر » از شهرهای آذربایجان شرقی به عنوان معلم ابتدایی استخدام شد و مدت یازده سال تا شهریور ماه سال ۱۳۴۷ ( لحظه ی غرق شدنش در رود ارس ) در روستاهای « ماماقان » ، « گوگان » ، « آخیرجان » و دهات دیگر به شغل معلمی ادامه می داد . البته در طول یازده سال خدمت فرهنگی ، در دانشکده ی ادبیات تبریز در رشته ی زبان انگلیسی محصلی می کرد چرا که به نا به گفته ی ماکسیم گورکی نویسنده ی کتاب « مادر » همواره خویشتن خویش را شاگرد و محصل می دانست ، ماکسیم گورکی نویسنده و محقق و منتقد روسی در داستان « مادر » ، با گفتار و درایت و فراست مادری ، در تربیت فرزند خویش با تجسم رنج و سختی ها ، راه چاره ها را بیان داشته است که در تمام ادوار در بین ملل مختلفه باید تمام مردم مخصوصاً نوجوانان آن را بخوانند و بهره ببرند .

صمد نیز در کتاب ۲۲ صفحه ای ، البته پر محتوا و معنی دار ، ماهی کوچولو را سنبلی برای زایش و خیزش نوجوانان به صورت قصه پرورده است که شالوده ی قصه بر خود محوری ، فرانگری ، اعتماد

به نفس استوار است .

صمد در دانشسرا روزنامه ی دیواری به رسم آن زمان و همکاری دوستان به نام « خنده » تهیه و با گفتار طنز و فکاهی ، موضوعات موجود در دانشسرا و سخنان و رفتار استادان را نقد و بررسی می کرد .

صمد در سال های حیات خویش خاصه در یازده سال معلمی در روستاها هیچوقت دنبال هدف و مقصد خاصی نبود بلکه همواره خویشتن خویش را باور داشته و پیوسته از جوشش نفس خویش به خود سازی می پرداخت و می خواست حیات و حرکت و تحرک ذهنیش معنادار باشد ، و بعد سوم روانکاوی یا لوگوتراپی را اساس زندگی قرار داده بود .

پرورش و آموزش را فقط در مدرسه و سر کلاس درس پیگیری نمی کرد بلکه سقراط وار در کوچه و بازار ، در سر خرمن ها ، خانه های روستاییان ، مد نظر گرفته و گسترش می داد . صمد بیش از حد حرمت اخلاقی و اجتماعی و معلمی خود را ارج نهاده و دیگران را نیز دوست می داشت و حرمت افراد را با حفظ موجودیت نگه می داشت .

اغلب شب ها «صمد» به خانه ی روستاییان رفته و در جمع آنها شرکت می کرد و در امور زندگی آنها را به وظایف اصلی و مسئولیت پذیری آشنا کرده و آگاهی لازم را با بیان قصه و داستان عملاً ارائه می داد . سعی می کرد تمام افراد روستاها ، معنایی برای زندگی خود بجویند . در سر خرمن ها وقت خرمن کوبی حاضر می شد ، شاگردان را به کمک والدین خودشان تشویق می کرد و عملاً برای یافتن معنایی در زندگی که اصل و اساس و نیروی اولیه برای هر فرد است آگاهی های لازم را می داد ، البته خود نیز اغلب با آنها مشغول کار می شد ، ضمن حضور در جمع مردم با بیان داستان ها و قصه ها آنها را از خرافه پرستی ، بدعت گذاری ، فالگیری ، جن گیری و طلسم و جادو و جادو گری ، کف بینی و اقبال بینی مبرا می ساخت و آنها را به خدمت زندگان تشویق و ترغیب می کرد .

صمد تابع اصول انسانی و انسانیت بود و به واژه ی مسئولیت و عمل بدان در زندگی مقید بود . به قول کونفوسیوس برای رسیدن به کمال و تعالی روانی ، سخت برای مطالعه ی عمیق ، ثبات قدم ، پرسش و تحقیق ، صیقل اندیشه و ... پایبند بود .

صمد کاری نداشت که شنوندگان وی مثنی کودکان معصوم در سر کلاس ، یا گروهی کشاورز و

یا جمعی کارگر یا توده ای کاسب و خانه دار ، اداری و غیره ، یا انبوهی با سواد بی فرهنگ و بی سواد با فرهنگ ، یا تعدادی کارفرما و ارباب و رعیت ، یا مدخدای یکه تاز و دهقان ساده اندیش و صداقت پیشه و یا افراد روشنفکر تابع گروه گرا و حزب گرا و ایسم های سیاسی ، اجتماعی ، مذهبی ، اخلاقی و ... باشند . آنچه را که اراده می کرد عریان و بدون قید و شرط همراه با شخصیت یکتای صمدانیت خود با دلیل و بیان داستان ها به زبان آورده و عملاً هم اقدام و عمل می کرد و از اینجاست که همواره با صمدیت طلوع کرد و با صمدیت نیز غروب کرد .

بد نیست به معنی کلمه ی «صمد» اشاره شود :

«صمد» به معنی بی نیازی و عدم احتیاج و کفّ نفس می باشد . نهایتاً «تو پر» ، یعنی توپ بسکتبال و فوتبال معنی صمد نمی دهند ولی وزنه ای که در پرتاب وزنه استفاده می شود صمد است و از آنجاست که گفته می شود «الله الصمد»

«صمد» آحاد مردم را به اعتماد به نفس و خود بودن سوق می داد ، کامیابی و شکست انسان را از خود خرد می دانست ، البته هم چنین است چرا که موفقیت و عدم موفقیت هر کس به درجه ی سعی و مجاهدت و ممارست و تمرین ، و به میزان استقامت و قوه ی اراده ی خود شخص مربوط است . نه به تصادف و اتفاق ، قضا و قدر ، شانس و اقبال و اتکاء به غیر ، انتظار کمک و مساعدت از دیگران . صمد انسان و انسانیت و مسئولیت فرد را در خود محوری و خود مداری و جهان مداری و جهان شمولی می دانست و به همین مناسبت بشنویم غزلی از رهی معیری :

چند نداری خبر از گنج خویش	ای شده نالان ز غم و رنج خویش
گوهر تو اشک سحرگاه تو	گنج تو باشد دل آگاه تو
کعبه ی حاجات مخوان دیر را	مایه ی امید مدان غیر را
زانکه دلی را به دلی راه نیست	غیر ز دلخواه تو آگاه نیست
هر چه طلب می کنی از خویش کن	خواهش مرهم ز دل ریش کن

لذا صمد ماهی کوچولو را نشانه و سنبل قرار داده و راه و رسم زندگی کردن و بودن و نه داشتن را آموزش داده و راه های کسب دانش و هنرها را همراه با تجربه و مشاهده ی پدیده های هنجار و نا هنجار .

برای ماهی کوچولو در جمعیت و اجتماع ماهیان و برای نونهالان و فرزندان انسانها در اجتماعات انسانی نشان داده است. البته ماهی کوچولو و پرورش و تربیت آن قهرمان پروری نیست چراکه گاليله گفته است :

«بیچاره ملتی که به قهرمان نیاز دارد.»

منظور «صمد» این است که آحاد مردم در اجتماعات انسانی و تمام ماهیان در جمعیت ماهیان تک تکشان، خود ساخته و وارسته و مسئولیت پذیر و بی همتا باشند نه پوچ گرا و دنباله رو! در این مقاله به واژه ی مسئولیت و مسئولیت پذیری اشاره شده است. پرسیده می شود؟ منظور چیست؟

نیچه فیلسوف آلمانی می گوید :

«کسی که چرایی برای زنده بودن دارد با هر چگونه ای خواهد ساخت.»

با مرور تواریخ فلسفی - اجتماعی بشریت در کل قاره ها، کشورها ملاحظه می شود، بشریت عموماً کائنات و پدیده ها و زندگی را مخاطب قرار داده و به عناوینی به پرس و جو پرداخته و خود را طلبکار قرار داده و مدام می گویند:

چرا فلان کار این طور شد و یا فلان موضوع و مسئله چنین و چنان شد، هیچوقت به خود نیامده و از خویشتن خویش سؤال نمی کنند، در حالیکه خود بشریت مورد سؤال است و مسئول. حال انحصاراً بهتر است کند و کاوی در این مورد در پهنه ی ایران زمین بکنیم.

در فرهنگ و ادبیات ما ایرانیان، چه بین روشنفکران و تحصیل کرده ها و چه میان اقوام و گروه های عامی و بی سواد چنین رسم و عادت شده است که اکثراً از هر رویداد و هر پدیده ی ناهنجاری شاکی هستیم حال این پدیده ها فرق نمی کند، اجتماعی باشد، طبیعی باشد، سیاسی باشد، اخلاقی و انسانی و ... باشد. به هر حال تک تک ما ایرانیان انتظاراتی از زندگی داریم چون بر وفق مراد ما نمی چرخند می گوییم پس دیگر زندگی بی معنی است نه هدفی دارد نه مقصدی و نه مقصودی و فوراً زبان به شکایت گشوده و برای رسیدن به هدف وهمی و خیالی فوراً با توسل به اوهام و خرافات، تقدیر، سرنوشت و شانس و بخت و اقبال را دخالت داده و حرکت و جهش را تبدیل به سکون و غزلت و رذالت، و حیات و زندگی را تبدیل به مرگ و تسلیم و نیستی می کنیم. ولی با توجه به

تصوّل لوگوتراپی که از آن معنای هستی آدمی یا معنا خواهی یا بودن و آزادی مستفاد می شود باید به خود آمده و بیاموزیم و باورمان بشود که زندگی از ما چه انتظاری دارد نه اینکه ما چه انتظاری از زندگی داریم .

ما نه تنها باید از پرسش معنای زندگی بپرهیزیم بلکه باید قبول کنیم این پرسشی است که زندگی هر روز و هر ساعت از ما می کند و پاسخ را نیز باید با کار و رفتار صحیح و شایسته داد نه با گفتار و تصور !

در نهایت پرسیدن اینکه معنای زندگی فرد چیست ؟ سخت اشتباه است بلکه باید بدانند که خود او مورد سؤال است ، به عبارتی ساده تر ، هر فرد جوابگوی زندگی خویش است و هر فرد وظیفه و مأموریت دارد که در مقابل هر پدیده و موقعیت اتخاذ تصمیم کرده و سرنوشت متعارف خود را رقم زند . اصلاً بشر سرنوشت ساز است نه محکوم و تسلیم در مقابل پدیده و سرنوشت محتوم و همی .

هر فرد وظیفه ای و رسالتی دارد که باید انجام دهد ، او در این وظیفه و رسالت جانشینی ندارد ؛ و زندگی نیز قابل برگشت نیست ، وظیفه ی هر فرد یکتاست و و فرصت وی نیز برای انجام آن یکتاست . پس لوگوتراپی اصل و مقصود وجود را در پذیرفتن این مسئولیت می بیند و یادآور می شود احساس و قبول مسئولیت در زندگی ، هدف نگری نیست بلکه معنی نگری است .

چنانکه «بوعلی سینا» که در ۵۴ سالگی افول کرد ، عرض زندگی برایش مطرح بود نه طول آن . همانطوری که همگان اطلاع دارند ، همواره رسالت خود را با شناخت فرصت ها همراه با فرا اندیشی بر جهان ، و جهانیان ثابت کرده است .

«صمد» نیز جانشینی برای رسالت و یکتایی خود نمی پنداشت حال ممکن بود «صمد» اخذ دکتری در زبان انگلیسی را هدف می نگریست ولی تا به آن نرسیده همواره لحظه به لحظه ی زندگی خود را عملاً معنا دار ساخت .

«ماهی کوچولو» نیز به تاسی از «صمد» از موقع حرکت از جویبار تا رسیدن به دریا به دنبال معنا خواهی بود و در تمام اجتماعات مسیر حرکت ، وحدانیت خویشتن را همراه با فرانگری به نمایش می گذاشت . ملاحظه می شود شخصیت «صمد» و پرورده ی او «ماهی کوچولو» بیشتر انحصاراً از نظر لوگوتراپی تجزیه و تحلیل شده است .

«صمد» را به غیر از این قصه ی ۲۲ صفحه ای کتاب های دیگری نیز است به نام «اولدوز و کلاغ ها» و «کچل کفتر باز»، «تلخون» و کند و کاو در مسایل تربیتی به زبان فارسی در ۱۲۰ صفحه و دهها قصه ی آموزنده .

او روزنامه ی «آدینه» را در تبریز به اشتراک دوستان نشر می داد که بعد از اندک زمانی طبق معمول و روش متداول در تمام ازمه بین ایرانیان ، از نشر آن جلوگیری کردند . چرا که زندگی اکثر ایرانیان متکی به خواست غیر و امیال وهمی و خیالی ، بیشتر بر جهل و مستوری استوار است تا بر روشنگری و خرد اندیشی . صمد همچنین کتابی به اسم «مثلها وچیستان» و دیگر افسانه های آذربایجان به همکاری دوستان نوشته بود .

صمد نوشتارهای فارسی زبانان را به اسلوب و تشخیص خویشتن از جمله شاملو ، نیما ، فروغ فرخ زاد ، امید و آل احمد و ... را به زبان آذری برگردانده و در دسترس آذری های خطه ی ایران زمین قرار می داد .

در سال ۱۳۴۷ کتاب «ماهی سیاه کوچولو» از طرف شورای کتاب به عنوان کتاب برتر و برگزیده معرفی شد و باز همین کتاب با نقاشی فرشید مثقالی برنده ی جایزه ی نمایشگاه بولون ایتالیا سال ۱۹۶۹ و برنده ی جایزه ی بی نیال براتیلوا و چکسلواکی به سال ۱۹۶۹ شده است .

در خاتمه بگویم که کتاب «ماهی سیاه کوچولو» به اکثر زبان های خارجی ترجمه شده است هم اکنون که در مورد «صمد» بحث و گفتگو داریم گویا «صمد» دیگر در بین ما و انسانها نیست در حالی که این چنین نیست فی المثل اگر گفته شود «وظیفه ی ما تعلیم دادن است نه تحریم کردن» فوراً در می یابیم که این عبارت از طرف سقراط حکیم پیشنهاد شده است و در کتاب «لذات فلسفه» صفحه ی ۳۲۸ نوشته ی «ویل دورانت» درج شده است .

با کمی دقت متبادر می شود که هنوز هم محصول فکر و اندیشه ی سقراط و معنای هستی آدمی در زایش و خیزش است .

آری افرادی که معنا خواه و معنا جو هستند تولد و مرگ بر آنان متصور نیست چرا که خورشید را در حقیقت طلوع و غروبی در بین نیست . طلوع و غروب خورشید یک امر صُوری و اعتباری است که در بین جماعات متداول است . لذا نور خورشید یا به طریق اولی واژه ی حق و حقیقت و محتوای آن

معنا خواهی و مسئول بودن همواره هست نهایت اصل معنا چون نور خورشید هر لحظه ای در محلی و قاره ای و در ذهنی متبلور می شود البته به زبانهای مختلف و در ادوار مختلف .

پس با این بیان «صمد» و «صمدها» با ماست . و در بین ما فقط می توان گفت «صمد» در

شهریورماه سال ۱۳۴۷ در رود ارس غروب کرد .

استاد دکتر حسین بنایی بنیانگذار سازمان ملی پیشاهنگی چنین گفته است :

« آنچنان زی که چو از حادثه بر باد روی

لطف معنا نگذارد که تو از یاد روی »

با این بیان تمثیلی اگر روزی من نویسنده ی این مقاله بخواهم از زادگاه خود « نودژ » واقع در

جنوب غربی شهرستان گرگان که تقریباً در ۱۰ کیلومتری آن قرار دارد به طرف جزیره ی قشم در

دریای عمان و خلیج فارس به عنوان سیاح ، طبیعت گردی و ایران گردی را تجربه کنم لازم است از

شهرهای شاهرود ، دامغان ، سمنان ، جندق ، طبس ، نایبند ، کوهبنان ، زرنند ، شهداد ، کرمان ، بافت

، جیرفت ، میناب و بندر عباس و ... عبور کنم تا به جزیره ی قشم به وسیله ی بلم و قایق برسم . من

نو سفر مصمم و سرنوشت ساز در خلال حرکت از این شهرستان ها جاذبه های طبیعی و آثار تاریخی

و فرهنگی و گروه های جماعات مختلف را با آداب و رسوم و فرهنگ مختلف دیده و همواره مشغول

کند و کاو بوده و تجارب و مشاهدات خود را همراه با اطلاعات و آگاهی ، مسئولیت و معنا جویی

خویشن خویش را بیشتر و بیشتر احساس و لمس خواهم کرد . مثلاً در کویر نمک شباهنگام

ستارگان را نظاره خواهم کرد و سحرگاهان شبنم کویری را مشاهده خواهم کرد و در دشت لوت ( به

تعبیر استاد پرویز کردوانی استاد دانشگاه و کویر شناس مسلم ایرانی نگارنده ی ۱۳ جلد کتاب درباره

ی کویر نمک در دشت لوت ایران ، انتشارات دانشگاه تهران ) در اطراف شهر شهداد با هشتاد هزار

کیلومتر مربع تپه های شنی ، کلوتها و تپه ماهورها روبرو می شوم . پس از طی مسافتی در این دشت

نخل ها ، درختان پسته ، باغات مرکبات جلوه گری می کنند در همین موقعیت از دور کوه جفتان پر

از برف ( بیشتر در فصل زمستان ) دیده می شود که سخت محل غور و بررسی را برای من ایجاب می

کند .

نهایتاً من نو سفر در مسیر حرکت با هنجاری ها و نا هنجاری های پدیده های طبیعی ، اجتماعی

، اخلاقی ، فرهنگی و انسانی ، سیاسی ، اقتصادی و ... روبرو می شوم که در خور کند و کاو و لوگوترایی است .

کتاب «ماهی سیاه کوچولو» نیز که به وسیله ی «صمد» نقاشی و ترسیم شده است جدا از این مقاله بایستی در یک جلسه ی دیگر نقد و بررسی شود .

اینک به اختصار پدیده ها و رویدادهای سیر حرکت ماهی کوچولو از جویبار محل زادگاه تا دریا ذکر می شود :

- ۱- فسه گویی ماهی سالخورده
- ۲- مذاکره و گفتگوی ماهی کوچولو با مادرش
- ۳- ماهیان دیگر یعنی همسایگان به طرف سر و صدا کشیده می شوند .
- ۴- ماهی سیاه با ماهیان حرف می زند و مصمم به حرکت می شود .
- ۵- ماهی کوچولو داخل برکه
- ۶- ماهی سیاه میان جمعیت قورباغه ها
- ۷- خرچنگ ، ماهی کوچولو را فریب می دهد .
- ۸- مارمولک ، ماهی کوچولو را راهنمایی کرده و طریق نجات را در مسیر حرکت و گرفتاری ها نشان می دهد .
- ۹- ماهی سیاه با ماهیان رودخانه روبرو می شود .
- ۱۰- ماهیان رودخانه دنبال ماهی کوچولو می روند .
- ۱۱- مرغ سقا ماهیان را می بلعد .
- ۱۲- ماهیان به مرغ سقا التماس می کنند .
- ۱۳- مرغ سقا ماهیان را فریب می دهد .
- ۱۴- ماهی کوچولو طریق نجات را پیش می گیرد .
- ۱۵- ماهی سیاه به دریا می رسد .
- ۱۶- آرامش ماهی سیاه
- ۱۷- ماهیخوار ، ماهی کوچولو را شکار می کند .

۱۸- ماهی سیاه ، طریق دانش را پیش گرفته ، نجات می یابد .

۱۹- بار دوم ماهی سیاه گرفتار می شود .

۲۰- ماهی سیاه قاتل خود را می کشد .

البته حرکت ماهی کوچولو مانند نوسفر « نودژی » فرضی و صوری نبود بلکه مسئولیت خود را شناخته بود و عملاً هم پیگیری می کرد .

در خاتمه شعری از حبیب یغمایی بخوانیم که اهل جندق بود و اهل علم :

« من و بخت و شادی و غم با هم

کردیم سفر به ملک هستی ز عدم

چون نوسفران به نیمه ره ، بخت بخت

شادی ره خود گرفت و من ماندم و غم »

مصراع آخر این رباعی یادآور این گفته ی نیچه فیلسوف آلمانی است که در جواب پرسش جوانی ،

آرزو کرده است :

« از من می خواهی چیزی برایت آرزو کنم ، من برایت درد و رنج را آرزو خواهم کرد ، چون هیچ

چیز به اندازه ی این دو ، عامل تصفیه ی روح نیست .»

« پایان »